

مهدویت؛ فرجام تنازع حق و باطل

حسین الهی نژاد*

چکیده

از جمله موضوعات مهم مهدویت که در قالب «مبانی مهدویت» قرار می‌گیرد، بحث «تنازع حق و باطل» است. نوشتار پیش رو با عنوان «مهدویت؛ فرجام تنازع حق و باطل»؛ به این موضوع اختصاص داشته و با بیان مقدمه‌ای به تبیین تنازع حق و باطل و کیفیت تعامل مهدویت با آن، پرداخته است. بعد از مقدمه، نظریه و دیدگاه سه گانه‌ای در موضوع تنازع حق و باطل به میان آمده است. براساس نظریه اول که به عنوان «نظریه تکاملی تاریخ و پیروزی حق»؛ مطرح است؛ خوش فرجامی بشر مورد بحث و بررسی قرار گرفته و با دلایل عقلی و نقلی، همراه با نظریات و اقوال اندیشمندان و فلاسفه، تقریر و تثبیت شده است. نظریه دوم که «نظریه ادواری تاریخ با میدان‌داری باطل» است؛ به ادواری و دوری بودن تاریخ نظر داده است. بر اساس این نظریه، تاریخ به مثابه موجودی زنده دارای مراحل کودکی، جوانی، پیری و مرگ می‌باشد و پایه اثباتی و چاشنی این نظریه، ظهور و سقوط تمدن‌ها است که مورد استناد صاحبان این نظریه قرار گرفته است. نظریه سوم که «نظریه برجیدگی تاریخ و اضمحلال نسل بشر» عنوان می‌گیرد؛ با نگرش افراطی، اضمحلال نسل بشر را مطرح می‌کند و انسان را نسبت به آینده و فرجام تاریخ مایوس و سرخورده کرده و به طور کلی آینده و فرجام تاریخ بشر را از اساس نفی می‌کند. بعد از طرح دیدگاه‌های سه گانه و تبیین دلایل و مستندات آن‌ها، به اصالت دیدگاه اول پرداخته، و منجی‌گرایی و مهدویت به عنوان غایت سیر اجتماعی بشر و نیز به عنوان نماد خوش فرجامی تاریخ با رویکرد دینی مطرح می‌شود. و در نهایت مقاله به ذکر خلاصه و نتیجه به پایان می‌رسد.

کلید واژه‌ها: مهدویت، حق، باطل، تاریخ ادواری، تاریخ خطی، تنازع حق و باطل، آینده‌نگری مثبت، آینده‌نگری منفی.

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. Hosainelahi1212@gmail.com

در باره نزاع حق و باطل و کیفیت سرنوشت نهایی آن، سه نظریه و دیدگاه وجود دارد: نظریه اول که با نگاه حق‌محورانه دنبال می‌شود، آینده و فرجام تاریخ بشر را که در آن آخرین نزاع حق و باطل رخ می‌دهد، رو به تکامل و خوب ارزیابی نموده و با همین نگاه که نگاهی خوش‌بینانه و امیدوارانه است؛ در انتظار روزی است که منجی آسمانی ظهور کرده و در مصاف حق و باطل با هدایت و رهبری معصومانه خویش، اولین بار و آخرین بار، نابودی و اضمحلال شریران، و استقرار و تثبیت حق جویان را به تجربه بشری برساند. در برابر نگرش حق و حق جویان، نگرش باطل و باطل‌محوران قرار دارد که این نگرش نیز به دو قسم تقسیم می‌شود: در قسم اول، تاریخ و حرکت آن به صورت سیر دورانی و یا ادواری توجیه می‌شود (هانتینگتون: ۱۳۷۸، ص ۵۹). در این رویکرد، جریان امتزاج حق و باطل که در طول تاریخ، وجود داشته است، به حرکت خود با میدان‌داری باطل تا پایان تاریخ ادامه خواهد داشت؛ یعنی تا انسان و تاریخ او و تا بشر و زیستگاه او (زمین)، پا بر جا و برقرار است، این فرایند ممزوجی با میدان‌داری باطل و اهل باطل ادامه خواهد داشت. بی‌تردید برآیند و نتیجه این فرایند، انحطاط و سقوطی است که دامنگیر جامعه بشری می‌شود. اما قسم دوم، که با رویکرد بدبینانه نسبت به بشر و فرجام تاریخ او همراه است؛ گر چه مثل دیدگاه حق‌جویان سیر تاریخ بشر را خطی و مستقیم تصور می‌کند؛ بشر را در رسیدن به پایان خط، ناکام و جوان مرگ می‌داند؛ یعنی بشر در سیر تاریخی خودش قبل از آن که به سر انجام و پایان خودش رسیده و سوت پایان بازی زندگی را بشنود، تومار حیات او با عوامل خارجی یا عوامل داخلی (شاخصه‌های نفسانی انسان) برچیده می‌شود (مطهری: ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۴۱۰).

۱- نظریه تکاملی تاریخ و پیروزی حق

بر اساس تفسیر الهی از تاریخ، انسان و جوامع انسانی موجودیتی مستقلی نداشته؛ بلکه دائماً با کل جهان مرتبط و به آن وابسته است. بر اساس همین وابستگی، پیشرفت و پسرفت تاریخی او بر کل جهان تأثیر گذار است. یعنی اگر بشر در جهت کمال، صلاح و تقوای خود و

به تعبیر دیگر در راه رضای حق و در راه قرب به حق گام بردارد، روشی هماهنگ با جهان دارد و جهان عکس العمل موافق با او دارد؛ یعنی جهان او را تأیید می‌کند و ضامن بقایش می‌شود، و اگر بر عکس، در جهت مخالف حرکت کند، مثل عضوی در بدن می‌شود که با اعضای دیگر ناهماهنگ است و وقتی یک عضو با اعضای دیگر ناهماهنگ شد، ناچار طبیعت کلی بدن آن عضو را حذف خواهد کرد و از بین خواهد برد (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۱۵، ص ۲۰۵). پس، بقای بشر بر روی زمین نشان از تکامل و پیشرفت او است؛ زیرا اگر بشر در مسیر تکامل و پیشرفت نبود، یقیناً در جهت خلاف روال جهان حرکت کرده و این حرکت کردن خلاف و ناهماهنگی با کل جهان، بر اساس نظریه الاهی از تاریخ، قطعاً زمینه اضمحلال بشر را فراهم می‌کند.

آری، بر اساس دیدگاه صحیح در باره تکامل تاریخ، تاریخ در مجموع رو به تکامل است. جامعه انسانی، مانند دیگر ویژگی‌های روحی و ادراکی انسان، همواره با تکامل انسان، در کمالات مادی و معنوی او کمال می‌یابد (طباطبایی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۳۷)؛ ولی این، بدان معنا نیست که تاریخ مانند قافله‌ای است که دائماً قدم به قدم جلو می‌رود. هیچ یک از اندیشمندان و شاید هیچ عاقلی، به پیشرفت و تکاملی معتقد نیست که در خطی مستقیم، بدون انحراف و کج‌روی، بلاانقطاع، بی‌وقفه و بی‌بازگشت باشد (مصباح یزدی، ۱۳۷۲: ص ۱۶)؛ یعنی پیشرفت تاریخ به صورت مستمر و عام نبوده؛ بلکه در کنار پیشرفت، انحطاط نیز بوده است (دورانت، ۱۳۸۰: ص ۱۴۲). چون عامل تاریخ، انسان است نه طبیعت، و انسان موجودی آزاد و مختار است؛ تاریخ باید در مسیری مشخص حرکت کند؛ ولی جامعه گاهی ممکن است به راست منحرف شود و قهراً از هدفش دور گردد و گاهی ممکن است به چپ منحرف گردد و گاهی ممکن است از حرکت باز ایستد و گاهی ممکن است مدتی به عقب برگردد؛ ولی در مجموع همیشه از مبدأ دور و به مقصد نزدیک می‌شود (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۱۵، ص ۲۱). بر این اساس، ویل دورانت اعتقاد دارد که تمدن‌های بزرگ هرگز نمی‌میرند و با وجود همه نشیب و فرازهای برخاستن و فرو افتادن کشورها، پاره‌ای از دستاوردهای گرانقدر آن بر جای می‌ماند (دورانت، ۱۳۸۰: ص ۱۴۲).

در نگرش مثبت و حق‌محور، آینده و فرجام تاریخ بشر، روشن است؛ یعنی آینده تاریخ، به منزله ظرفی است که ظهور موعود و جامعه ایده‌آل و مطلوب منجی را در خود جای داده است؛ جامعه موعودی که انسان‌های مثبت‌نگر و حق‌محور، برای رسیدن به آن، چشم به فراسو دوخته و آمدن آن را نظاره می‌کنند. نگرش مثبت، نگرشی است که بیش‌تر معتقدان به ماورا و خدا و نیز اکثر پیروان ادیان، اعم از آسمانی و غیر آسمانی، بدان باور داشته، و نشاط و بالندگی فرد و اجتماع خویش را در آن، جست و جو می‌کنند. پس، نگرش مثبت به آینده دارای آثار و دستاوردهای مثبتی بوده و در ساماندهی انسان و جوامع انسانی نقش مهم و اساسی دارد؛ و نیز برای معنا بخشیدن و هدفمند کردن زندگی انسان‌ها، نقش تأثیرگذاری خواهد داشت. پس، با توجه به نقش مهم و تأثیرگذار ایده حق‌محور، در زندگی فردی و اجتماعی انسان، لازم است با طرح دلایلی چند، بیش‌تر به تبیین و تثبیت آن بپردازیم.

البته پیش از تبیین و تثبیت آینده‌نگری حق‌محور از طریق عقل و براهین عقلی، ابتدا به شواهد و قراین ادیانی که در کتاب‌های مقدس آمده و آینده‌نگری حق‌محور را در قالب ظهور منجی توجیه نموده است؛ خواهیم پرداخت:

آینده‌نگری حق‌محور در منابع زرتشتیان

سوشیانس (نجات دهنده بزرگ جهان) دین را به جهان رواج دهد؛ فقر و تنگدستی را ریشه‌کن سازد؛ ایزدان را از دست اهریمن نجات داده، مردم جهان را هم فکر و هم گفتار و هم کردار کند (جاماسب نامه، ص ۱۲۱).

مردی بیرون آید از زمین تازیان، از فرزندان هاشم؛ مردی بزرگ‌سر و بزرگ‌تن و بزرگ‌ساق و بر دین جدّ خویش باشد. با سپاه بسیار روی به ایران نهد و آبادانی کند و زمین را پر داد کند (جاماسب‌نامه، ص ۱۰۷).

آن گاه از طرف اهورا مزدا به ایزدان یاری می‌رسد. پیروزی بزرگ از آن ایزدان می‌شود و اهریمنان را منقرض می‌سازد... بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده، بنی آدم بر تخت نیکبختی خواهند نشست (کتاب زند، ۱۳۸۳: ص ۵).

آینده‌نگری حق محور در منابع یهود

اگر چه تأخیر نماید، برایش منتظر باش؛ زیرا البته خواهد آمد و درنگ نخواهد کرد؛ بلکه جمیع امت‌ها را نزد خود جمع می‌کند و تمام قوم‌ها را برای خویشتن فراهم می‌آورد (حقیوق نبی، بند ۳ و ۵).

خداوند متعال، بر ابراهیم ظاهر گشت و گفت: به ذریّه تو این زمین را می‌بخشم. تمام این زمین را که می‌بینی، به تو و ذریّه تو تا به ابد خواهیم بخشید (سفر پیدایش، بند ۷). زیرا شریران منقطع خواهند شد و اما منتظران خداوند، وارث زمین خواهند شد. هان! بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود. در مکانش تأملی خواهد کرد و نخواهد بود؛ اما حکیمان، وارث زمین خواهند شد... زیرا بازوان شریر شکسته خواهد شد و اما صالحان را خداوند تأیید می‌کند. خداوند، روزهای کاملان را می‌داند و میراث آن‌ها خواهد بود تا ابدالآباد (مزامیر، بند ۹).

آینده‌نگری حق محور در منابع مسیحیت

خداوند متعال می‌فرماید: این است خدمتگزار من که او را تقویت می‌کنم؛ این است برگزیده من که از او خشنودم؛ او را از روحم بر خواهم ساخت، تا عدالت و انصاف را برای اقوام جهان به ارمغان آورد. عدل و انصاف واقعی را به اجرا در خواهد آورد. دلسرد و نومید نخواهد شد و عدالت را بر زمین استوار خواهد ساخت. مردم سرزمین‌های دور دست منتظرند تعالیم او را بشنوند (اشعیا، باب ۴۲).

همچنان که برق از مشرق ساطع شده، تا مغرب ظاهر می‌شود؛ ظهور پسر انسان چنین خواهد شد. آن گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین، سینه‌زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال می‌آید... اما از آن روز و ساعت، هیچ کس اطلاع ندارد؛ حتی ملائکه آسمان؛ جز پدر من و بس... لهذا شما نیز حاضر باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می‌آید (انجیل متی، بند ۲۷).

آینده‌نگری مثبت در کتاب‌های مقدس هندیان

پس از خرابی دنیا، پادشاهی در آخرالزمان پیدا شود که پیشوای خلائق باشد و نام او، «منصور» باشد و تمام عالم را بگیرد و به آیین خود در آورد.^۱

در کتاب مقدس پاتیکل می‌خوانیم: چون مدت روز تمام شده و دنیای کهنه نو شود و زنده گردد و صاحب ملک تازه پیدا شود؛ از فرزندان دو پیشوای جهان، یکی ناموس آخر زمان و دیگری (و حتی بزرگ وی) که «پشن» نام دارد و نام صاحب ملک تازه «راهنما» باشد، به حق پادشاه شود؛ و خلیفه رام باشد و حکم براند و او را معجزه بسیار باشد.^۲

در کتاب باسک آمده است: دور دنیا تمام شود به پادشاه عادل در آخر زمان که پیشوای ملائکه و پریان و آدمیان باشد و حق و راستی با او باشد و آنچه در دریاها و زمین‌ها و کوه‌ها پنهان باشد، همه را به دست آورد و از آسمان‌ها و زمین، آنچه باشد خبر می‌دهد و از او بزرگ تر، کسی به دنیا نیاید.^۳

آینده‌نگری حق محور در منابع اسلامی

منابع نقلی اسلام، متشکل از قرآن و حدیث است. عمده تعالیم و آموزه‌های اعتقادی مسلمان‌ها نیز از آن دو برداشت می‌شود. آینده‌نگری حق محور، از باورهایی است که میان آموزه‌های اسلامی از جایگاه مهمی برخوردار است. مهدویت، باورداشتی است که اسلام آینده‌نگری حق محور را با آن توجیه می‌کند.

از آن جا که دین اسلام، آخرین، کامل‌ترین و جامع‌ترین دین آسمانی به شمار می‌آید؛ باید پاسخگوی همه مشکلات و دغدغه‌های بشری باشد. بی‌تردید آگاه نبودن و اطلاع نداشتن بشر از آینده فرجام خویش، از مهم‌ترین نگرانی‌های او است. مثلاً: آیا سعادت و خوشبختی، چشم به راه او است یا شقاوت و بدبختی؟ این پرسشی است که نوع بشر از دین

۱. کتاب مقدس «دیده» ر.ک، مهدی انقلابی بزرگ، ناصر مکارم شیرازی، ص ۵۴.

۲. کتاب مقدس «پاتیکل» ر.ک، لمعات النور، جلال الدین شیرازی، ج ۱، ص ۱۸.

۳. کتاب مقدس «باسک» ر.ک، بشارت عهدین، محمد صادقی، ص ۲۴۶.

دارند. دین به عنوان تنها مقوله‌ای که میان انسان و ماورا ارتباط برقرار می‌کند، می‌تواند به این نگرانی‌ها پاسخ داده و انسان را به ساحل نجات رهنمون سازد. از این رو، دین اسلام، این مسئولیت مهم را بر عهده گرفته، انسان‌ها را به آینده و فرجام تاریخ امیدوار کرده و مهدویت را به عنوان نماد آینده‌نگری مثبت و حق محور به بشر و جوامع بشری معرفی کرده است. متمایز بودن آینده‌نگری اسلام از آینده‌نگری ادیان دیگر، در این است که دین اسلام، علاوه بر معرفی کلیت آینده‌نگری مثبت، به بیان جزئیات آن مبادرت کرده و با ارائه آموزه‌های روشن و معقول و نیز با تعریف صحیح و روشن از آینده‌نگری حق محور و از همه مهم‌تر با مشخص کردن مصداق منجی، و زنده و حاضر بودن او در این دنیا و نظارت ایشان بر اعمال و گفتار انسان‌ها، ایده آینده‌نگری را از مقام عقل نظری (ایده مطلق) به جایگاه عقلی عملی (مدینه فاضله مهدوی) سوق داده تا زمینه کاربردی و اجرایی شدن آن، برای بشر تسهیل و هموار شود.

نمونه‌های آینده‌نگری حق محور در قرآن

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (انبیاء: ۱۰۵)؛ و به راستی در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.»

«اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (اعراف: ۱۲۸)؛ از خدا یاری جویید و پایداری ورزید، که زمین از آن خداست. آن را به هر کس از بندگان که بخواهد، می‌دهد و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است.»

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (قصص: ۵)؛ و می‌خواهیم بر کسانی که در زمین، فرودست شدند؛ منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم.»

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ

بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا (نور: ۵۵)؛ خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین [خود] قرار داد، و دینی را که برایشان پسندیده است، به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند».

خداوند متعال به انسان‌های مومن و صالح در آخرین کارزار حق و باطل که با ظهور منجی قرین است؛ پیروزی فراگیر و همه جانبه بر باطل و تشکیل حکومت جهانی را به آن‌ها وعده داده است. در واقع این وعده الهی در پرتو عملکرد انسان تحقق می‌یابد؛ زیرا انسان وقتی که دو شرط مذکور در آیه، (ایمان و عمل صالح) را در خویشتن و جامعه اجرایی نمود؛ باید منتظر تحقق وعده الهی باشد و حتماً این وعده تحقق پیدا می‌کند. پس، خداوند متعال این وعده را به همه انسان‌ها نداده است؛ بلکه مخاطب این نوید و وعده الهی تنها انسان‌های مومن و صالح هستند. آری؛ اگر انسان‌های با ایمان و صالح توانستند شروط الهی را تحقق بخشند، نتیجه و برکاتی که وعده الهی به همراه دارد، نصیب آنان شده و علاوه بر دستیابی به حکومت، به فراگیری دین مورد پسندشان می‌رسند و نیز بدون هیچ گونه ناامنی و ترسی به عبادت و بندگی خدا پرداخته و به راحتی و بدون هیچ گونه دغدغه‌ای در جهت عمل به باورهای خود، گام بر می‌دارند.

آری؛ آیات مذکور، از جمله آیاتی هستند که بر آینده‌ای روشن و نیکو برای تاریخ بشر دلالت دارند. در برخی کتاب‌ها، آیاتی که به این امر اختصاص داشته و آینده را برای بشر، مثبت و روشن ارزیابی می‌کند، بیش از یکصد مورد تخمین زده شده است. نیز بعضی از مؤلفان، تعداد آن‌ها را بیش از دویست آیه برشمرده‌اند. (بحرانی، ۱۳۷۶)

نمونه‌های آینده‌نگری حق محور در احادیث

بی‌تردید، باورداشت مهدویت، در میان باورهای اسلامی؛ باوری است اصیل که دارای جایگاه مهم و نقش تأثیر گذار می‌باشد. در این باره، روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

اهل بیت علیهم السلام او نقل شده است. فراوانی این روایات، به حدی است که برخی صاحبان اندیشه و متخصصان مباحث مهدویت، ادعای تواتر کرده و تعداد آن‌ها را بیش از چند هزار روایت برشمرده‌اند. (قرطبی، ۱۳۱۴، ج ۸، ص ۱۲۲). از آن جا که مقوله مهدویت برای مسلمانان، نماد و سمبل آینده مثبت و درخشان است؛ روایاتی که درباره مهدویت در کتاب‌های حدیثی آمده است، به نحوی در جهت آینده و آینده‌نگری است. اکنون به دلیل کثرت و فراوانی آن‌ها، برای نمونه تنها به روایاتی چند اشاره خواهیم کرد:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: مهدی عجل الله تعالی فرجه کسی است که خداوند به وسیله او دنیا را پر از عدل و داد می‌کند؛ پس از این که از ظلم و ستم پر شده باشد. به خداوندی که مرا به راستی برانگیخت! اگر از دنیا نماند، مگر یک روز، خداوند آن روز را چنان طولانی گرداند تا فرزندم مهدی عجل الله تعالی فرجه در آن روز ظهور نماید، و عیسی روح عجل الله تعالی فرجه از آسمان فرود خواهد آمد و در پشت سر او نماز می‌خواند و روی زمین از نور خداوند روشن می‌گردد، و حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه بر شرق و غرب عالم گسترش پیدا می‌کند. (طبری، ۱۳۹۰: ص ۳۹)

نیز امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «از کارهای حتمی که تغییر و تبدیلی در نزد خدا نخواهد یافت، قیام قائم ما است. هر کس در این که می‌گویم شک کند، با حالتی که کافر است و خدا را انکار دارد، خدای سبحان را ملاقات خواهد کرد. همانام من و هم‌کنیه با من است. پدرم به قربانش که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد؛ همان طور که از ستم و جور پر شده باشد.» (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۸).

روایات مذکور که در واقع نمونه‌ای از روایاتی است که در منابع حدیثی آمده است، در واقع حتمیت و قطعیت ظهور امام مهدی علیه السلام را که نماد آینده‌نگری مثبت و حق محوری اسلام است، به نمایش گذاشته و پایان و فرجام تاریخ بشر را با آمدن منجی گره زده و تحقق این وعده الهی را شرط پایان پذیری دنیا و آغاز قیامت دانسته است.

آری؛ در آینده‌نگری حق محورانه اسلامی، علاوه بر روایات مذکور که آینده بشر را خوب و مثبت ارزیابی کرده و صالحین و مؤمنین را حاکمان و کارگزاران اصلی آن می‌دانند؛ روایات دیگری وجود دارند که به سیر تعالی و تکاملی بشر اشاره کرده و همیشه سمت و سوی مسیر

بشر را با توجه به آن هدف عالی (جامعه مهدوی)، رو به رشد و رو به تکامل می‌داند. در ذیل به مواردی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد:

ژرف‌نگری انسان‌های آخرالزمان

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَيَّ قَوْلِهِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۹) از آن‌جا که خداوند متعال می‌دانست در آخرالزمان انسان‌های عمیق و ژرف اندیشی می‌آیند؛ پس سوره توحید و سوره حدید از آیه اول تا هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ را نازل کرد.»

امام سجاد علیه السلام در روایت مذکور به آخر زمان که ظرف ظهور امام مهدی علیه السلام است، اشاره کرده و انسان‌های آن زمان را از نظر علمی و عقلی دارای عمق، دقت و ظرافت بیش‌تری دانسته است. آری؛ فحوای روایت به این نکته اشاره دارد که انسان‌های آخرالزمان نسبت به انسان‌های عصر حضرات معصومین علیهم السلام، از نظر پیشرفت و تکامل، و از نظر درک و فهم، عمیق‌ترند و افق فکری و علمی آن‌ها هم سطح نیست و این تفاوت‌های معرفتی و عقلی، نشان از این دارد که بشر در گذشته‌های دور که دارای عمق فکری کم‌تر و سطح علمی محدودتری بوده است؛ به سوی افق برتر و سطوح عمیق‌تر حرکت کرده و این فرایند و حرکت تکاملی در طول تاریخ ادامه داشته و تا رسیدن به ظهور امام مهدی علیه السلام که اوج پیشرفت و تکامل بشر است؛ ادامه خواهد یافت.

تکامل عقل نظری در آخرالزمان

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَي رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ (همان، ص ۲۵)؛ چون قائم ما قیام کند، خداوند دست رحمتش را بر سر بندگان می‌گذارد. پس، عقولشان جامع و در نتیجه خردشان کامل می‌شود.» امیرمؤمنان علیه السلام در نهج‌البلاغه، در بیان شاخصه‌های مهم امام مهدی علیه السلام و وصف مردمان عصر ظهور که دائماً در حال فراگیری حکمت نظری و حکمت عملی هستند؛

می‌فرماید: «بدانید کسی که از ما [یعنی امام زمان] آن آشوب‌ها را درک کند؛ در تاریکی آن فتنه‌ها با چراغی روشن [نور امامت] راه خواهد رفت و به روش نیکان رفتار نماید. در آن وضع بحرانی، بندی را بگشاید و اسیری را [از بند جهل و نادانی] آزاد گرداند، و جمعیت گمراهان را پراکنده سازد و پراکندگی حق‌جویان را گرد آورد. او از نظر مردم پنهان می‌ماند و بیننده هر چند در پی او نظر اندازد، او را نمی‌بیند. پس، گروهی پاک و ثابت و مهذب گردند، مانند شمشیری که آهنگر آن را صیقل دهد. دیدگان آن‌ها به نور قرآن روشن شود و تفسیر آن در گوش‌هایشان جایگزین گردد. و جام حکمت را در صبح و شام به آن‌ها بنوشانند» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۰، ص ۲۰).

تکامل عقل عملی در آخرالزمان

«عقل عملی»، که همان باید و نبایدهای رفتاری انسان است، در عصر ظهور نمودی ویژه می‌یابد. امام صادق علیه السلام در زمینه رشد و تعالی عقل عملی در عصر ظهور می‌فرماید: «يُؤَلَّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُّخْتَلِفَةٍ وَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ وَ تَقَامَ حُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ وَ يَرُدُّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۳۳)؛ وحدت کلمه پدید آورد و میان دل‌های پراکنده الفت دهد و مردم، خدا را در روی زمینش معصیت نکنند و حدود خدا در میان خلقتش اجرا شود و خدا، حق را به اهلش برگرداند.»

جامعه مهدوی جامعه‌ای مترقی و بالنده است و از نظر تکامل و تعالی در نهایت و اوج پیشرفت قرار دارد. مردم آن جامعه از نظر عقلی عملی به درجه‌ای از رشد و کمال رسیده‌اند که اصلاً گرد گناه نمی‌روند و از این نظر، جامعه مهدوی جامعه‌ای نمونه است که در پرتو رشد عقل عملی، گرایش مردم به عبادت و بندگی، ایثار و خودگذستگی، و تقوا و خداترسی، و اخوت و برادری بیش‌تر شده و مردم در سایه سیستم نظام جهانی مهدوی و اجرای مجریان خوب و عدالت‌پیشه، به انجام دادن کارهای پسندیده و اجتناب از کارهای ناپسند تشویق شده و این رویه را به عنوان فرهنگی نهادینه شده پذیرا هستند.

رشد علوم در آخرالزمان

امام صادق علیه السلام دربارهٔ رشد علوم در عصر ظهور می‌فرماید: «علم، بیست و هفت جزء دارد. تمامی آنچه رسولان آورده‌اند دو جزء بوده و مردم تا به امروز به جز این دو جزء، چیزی نمی‌دانند. وقتی قائم قیام فرماید، بیست و پنج جزء دیگر علم را خارج ساخته، در بین مردم منتشر می‌سازد و این دو جزء را هم بدان می‌افزاید تا به بیست و هفت جزء می‌رسد.» (راوندی، ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۸۴).

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «او دوازدهمین ما ائمه است. خداوند هر مشکلی را برای او آسان می‌کند و هر چیز سخت برایش آسان می‌شود. گنج‌ها و معادن زمین را برایش ظاهر می‌گرداند و هر چیز دوری را برای او نزدیک می‌کند» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۳۶). موارد مذکور نظیر ژرفاندیشی مردمان آینده و آخرالزمان، رشد عقل نظری و عملی آن‌ها و تکامل علوم و فنونشان، همه و همه گویای برتری و تعالی آنان نسبت به انسان‌های گذشته و معاصر حضرات معصومین علیهم السلام است و این رشد یافتگی و تکامل پیشگی، در واقع دلیل بر این است که بشر همیشه در مسیر کمال و ترقی گام بر می‌دارد و همیشه در حال پیمودن این مسیر تا رسیدن به سر منزل مقصود است که همان درک کردن جامعه برین و ایده آل مهدوی می‌باشد.

آینده‌نگری حق محور از منظر عقل و فلسفه

برخی قواعد فلسفه، آینده و فرجام تاریخ بشر را روشن و مثبت ارزیابی کرده و فراسوی نوید بخشی را برای انسان ترسیم می‌کنند؛ مانند قانون محال بودن «قسر دائم» و «قسر اکثری».

فلاسفه ما، قسر دائم را در طبیعت محال شمرده‌اند؛ چنان که قسر اکثری را نشدنی می‌دانند. منظور از قسر دائم، آن است که حقیقتی از حقایق هستی در دوره روزگارش، به خاطر وجود مانعی، اعم از این که داخلی باشد یا خارجی؛ از خواسته طبیعی خود محروم باشد (طباطبایی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۰۸)؛ مثلاً آتش هیچ‌گاه حرارت نداشته باشد و در جهان، نیرویی

باشد که از آغاز پیدایش آتش تا هنگامی که آتش در این جهان وجود دارد، از حرارت آن جلوگیری کند. فلاسفه، آن را قسر دائم نامیده و محال می‌دانند. پس، هر طبیعتی در بیش‌تر دوره عمرش، به خواسته طبیعی و ذاتی‌اش می‌رسد و دائم از اقتضای طبیعی خودش محروم نخواهد ماند و نیروی مزاحمی برابرش دوام نخواهد آورد. این نظریه فلسفی که به شکل قانون در جهان هستی جاری است، به ما خبر می‌دهد که روزگار ظلم و ستم در عالم بشری سپری خواهد شد و روزگار عدل و داد که خواسته فطری بشر است؛ خواهد آمد. پس قسر انسانی در عمر انسان محال است؛ چنان که در بیش‌تر عمر انسانی هم، محال خواهد بود. پس، روزگاری خواهد آمد که روزگار انسانیت باشد (صدر، ۱۳۷۸: ص ۲۵).



حق محوری تاریخ با رویکرد فلسفه تاریخ

از آن جا که در فلسفه تاریخ، زمان گذشته و حال و آینده، در جریانی ممتد و به هم پیوسته ارزیابی می‌شوند و همهٔ مقاطع مختلف زمانی به مثابه جریانی واحد، مثل موجودی حقیقی منظور می‌گردند؛ تاریخ، دارای مبدأ و مقصدی خواهد بود؛ یعنی دارای علت فاعلی و علت غایی است. که بدان معنا سیر تاریخ از مبدأ شروع شده و تا رسیدن به مقصد پیش می‌رود.

چنان که برخی متفکران معتقدند: «تاریخ»، موجودی حقیقی، زنده و متحرک است که جسمی دارد و روحی، و اراده‌ای و خواسته‌ای، و عزمی و آهنگی، و حرکتی و محرکی، و مبدأ و مسیری، و مقصدی و هدفی، و قانونی و نظامی. این تفکر، پیشینه‌ای دیرین دارد و افلاطون، حکیم یونانی (۳۴۷-۴۲۸ پیش از میلاد) و اگوستین قدیس، متکلم و مجتهد نامی کلیسا (۴۳۰-۳۵۴ م) را از پدید آورندگان آن می‌دانند. ولتر، شاعر و نویسنده و فیلسوف فرانسوی (۱۷۷۸-۱۶۹۴ م)، نخستین بار، معرفتی را که این گروه از متفکران به «تاریخ» دارند یا از آن دم می‌زنند، «فلسفه تاریخ» نامید؛ ولی روح و شیوع این معرفت، عمدتاً پس از ظهور فلسفه نظری هگل و بر تخت نشستن آن به دست مارکس و پیروان او بوده است (مصباح یزدی، ۱۳۷۲: ص ۱۵۲).

به هر حال، فلسفه تاریخ، به قانونمندی تاریخ اعتقاد مؤکد دارد. تاریخ، هویت حقیقی است، نه اعتباری. این هویت حقیقی مستقل، از جایی آغاز کرده است؛ از طریقی می‌گذرد و سرانجام به مقصدی می‌رسد. خلاصه، فلسفه تاریخ می‌پذیرد که حرکت تاریخ، قانونمند است. کشف آن قانون یا قانون‌ها برای ما میسر است و مجموع تاریخ، به طریق علمی تفسیرپذیر است. هگل، در دیدگاه فلسفه تاریخ می‌گوید: هدف سیر تاریخ، رسیدن به اندیشه مطلق است و در این مسیر، تاریخ تمام تلاش خود را انجام می‌دهد تا به هدف مشخص برسد. بر این اساس، تاریخ جهان را چنین خلاصه می‌کند: الف. دوران آزادی یک تن و اسارت دیگران؛ ب. دوران آزادی عده‌ای و اسارت عده دیگر؛ ج. دوران آزادی همگان (زرین کوب، ۱۳۷۹: ص ۲۱۸).

«تعمیم» و «تکامل»، دو مقوله‌ای هستند که در فلسفه تاریخ، از اصول مسلم آن، به شمار می‌روند؛ یعنی جریان و سیر تاریخ از گذشته دور شروع شده و با تطور و تکامل، به زمان حال رسیده و از زمان حال، با همان ویژگی‌های تحول، تطور و تکامل، به سوی زمان آینده منتهی می‌شود. اصلی که بر این سیر و جریان تکاملی تاریخ بشر دلالت می‌کند، اصل «تعمیم» نام دارد.

شهید مطهری در تفصیل مطلب مذکور می‌گوید: می‌توانیم از حوادث نقلی تاریخ، قاعده و ضابطه‌ای استنباط کنیم و اسمش را تاریخ «علمی» بگذاریم. بدان معنا که قبول داشته باشیم بر اعمال اختیاری و ارادی انسان، هم اصل علیت و اصل ضرورت علی و معلولی و اصل سنخیت علی و معلولی حاکم است. خود اصل علیت؛ یعنی حادثه بدون علت محال است صورت بگیرد. اصل ضرورت علی و معلولی این است که اگر علت تامه شیئی وجود پیدا کرد، معلولش جبراً و ضرورتاً وجود پیدا می‌کند. اصل سنخیت علی و معلولی، یعنی این که هر علت خاص، معلول خاصی می‌تواند داشته باشد، نه هر معلولی؛ و هر معلولی از علتی خاص می‌تواند صادر شود، نه از هر علتی (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۱۴، ص ۸۴۸).

بنابراین، اصول پذیرفته شده در فلسفه نظری تاریخ را می‌توان چنین گزارش کرد:

۱. رخدادهای تاریخی بشر دارای علت است.

۲. شناخت علل رخدادهای تاریخی، برای بشر ممکن است.

۳. در علت‌ها و معلول‌ها، اصل سنخیت برقرار است.

۴. از علت تام، ضرورتاً معلول ایجاد خواهد شد.

۵. حرکت تاریخ، همیشه پیش رونده و رو به رشد است. (اصل تکاملی).

با عنایت به این که حرکت تاریخی بشر، از گذشته‌های دور تا زمان حال؛ در مسیر رشد و تعالی بوده است؛ می‌توان نتیجه گرفت حرکت تاریخی، در آینده نیز به سوی تکامل و تعالی خواهد رفت و در واقع، فلسفه تاریخ است که با ابزار خود، آینده و فرجام بشر را پیش‌بینی کرده و آینده‌ای متکامل و متعالی فراسوی بشر ترسیم می‌کند.

البته این نکته نباید فراموش شود که پیش‌بینی آینده از طریق فلسفه تاریخ، و تسری تکامل تاریخ گذشته به آینده، کلی و مطلق است؛ یعنی فلسفه تاریخ، نمی‌تواند جزئیات پیشرفت آینده را تبیین کند. تنها اصل تکامل و پیشرفت را می‌توان از فلسفه تاریخ به دست آورد.

حقیقت، آن است که تاریخ به هیچ وجه نمی‌تواند چیزی را به طور دقیق پیش‌بینی کند. درست است که تاریخ، روی هم رفته تصور نوعی ترقی را به انسان القا می‌کند؛ این ترقی در ظاهر چنان حرکت ماریچی دارد که آن را اگر فقط از دیدگاه عمر کوتاه تاریخ گذشته بنگریم و به آینده دور و دراز انسان از نظر نیفکنیم، به هیچ وجه نمی‌توان آن را یک «قانون» خواند و یک «ضرورت». در هر صورت، تاریخ (در جایگاه مجموعه رویدادهای گذشته) هر چند نمی‌تواند به قانون منتهی شود و تجربه‌ای هم که احياناً از آن حاصل تواند شد، می‌بایست با نهایت احتیاط مورد توجه قرار گیرد؛ این امر، به هیچ وجه نمی‌تواند امکان علمیت تاریخ را به کلی نفی کند (زرین کوب، ۱۳۷۹: ص ۱۲۱). کارل یاسپرس، در طرح نظریه وحدت جهان (یعنی جوامع و ملل در نهایت به وحدت می‌رسد) می‌گوید: تاریخ انسان یگانه، آغاز گردیده است و تمام انسان‌ها در سرنوشت واحدی مشترک هستند و شکل این اشتراک را به دو صورت می‌داند: امپراتور جهانی که با زور مسلط می‌شود و نظام جهانی که با آرای جهانی حکومت می‌کند. (یاسپرس، ۱۳۷۳: ص ۲۶).

حق محوری تاریخ در دیدگاه نوابغ و نخبگان علمی

پس از بیان این نکته که ایده آینده‌نگری حق‌محور، ایده‌ای است همه جانبه و فراگیر و مورد قبول همه پیروان ادیان ابراهیمی و غالب ادیان غیر ابراهیمی و نیز سایر ملت‌ها است؛ به بیان سخنان برخی فلاسفه و نخبگان که آینده روشن و خوبی را فراسوی تاریخ بشر ترسیم می‌کنند؛ خواهیم پرداخت:

برخی فیلسوفان و اندیشوران نامی، نظیر افلاطون^۱، پلینی^۲، ارسطو^۳، سن اگوستین^۴، فارابی^۵، ابن خلدون^۶، کانت^۷، ابن سینا^۸، ابن رشد^۹، شلینگ^{۱۰}، فیخته^{۱۱}، ویکو^{۱۲}، هردر^{۱۳}، هگل^{۱۴}، مارکس^{۱۵}، صدرای شیرازی^{۱۶}، ابوالحسن عامر^{۱۷}، ویل دورانت^{۱۸}، پیتیریم سوروکین^{۱۹}،

۱. فیلسوف بزرگ باستان یونان (۳۴۷-۴۲۷ ق.م) مؤسس نقشه «اتویا».
۲. Ploybius، مورخ بزرگ یونانی (۱۲۰-۲۰۱ ق.م).
۳. Aristote، فیلسوف بزرگ یونان (۳۲۲-۳۸۵ ق.م).
۴. Augustine، اسقف بزرگ (۳۵۴-۳۴۰ م).
۵. فارابی در کتاب آراء اهل المدینه الفاضله و سیاسة المدینه و تحصیل السعادة و حصول المدنی.
۶. ابن خلدون، جامعه‌شناس اسلامی، (۱۳۲۲-۱۴۰۶ م) (۷۳۲-۸۰۸ هـ ق)
۷. Kant، فیلسوف بزرگ آلمانی (۱۷۲۴-۱۸۰۴ م)
۸. ابن سینا، فیلسوف بزرگ اسلامی.
۹. ابن رشد، فیلسوف بزرگ اسلامی، شارح جمهور افلاطون.
۱۰. Schelling، فیلسوف آلمانی (۱۷۷۵-۱۸۴۵ م).
۱۱. Fichte، فیلسوف آلمانی (۱۷۲۶-۱۸۱۴ م).
۱۲. Vico، فیلسوف ایتالیایی (۱۶۶۸-۱۷۶۶ م).
۱۳. Herder، فیلسوف آلمانی (۱۷۴۴-۱۸۰۳ م).
۱۴. Hegel، فیلسوف آلمانی (۱۷۷۰-۱۸۳۱ م).
۱۵. Marx، فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی (۱۸۱۸-۱۸۸۳ م).
۱۶. ملاصدرا (محمد شیرازی) فیلسوف بزرگ اسلامی.
۱۷. ابوالحسن عامر، صاحب کتاب السعادة و الاسعاد.
۱۸. Durant، فیلسوف آمریکایی، صاحب کتاب تاریخ تمدن و تاریخ فلسفه.
۱۹. Soroi، جامعه‌شناس روسی، صاحب کتاب نظریه‌های جامعه‌شناسی و فلسفه‌های نوین تاریخ.

کارل پاسپرس^۱، علامه طباطبایی^۲ شهید مطهری^۳؛ به آینده بشر، خوش‌بین بوده و فراسوی فراسوی تاریخ را خوب ارزیابی کرده‌اند.

در دیدگاه «هگل»، فلسفه تاریخ، قسمتی از فلسفه روح است. از نظر او، تاریخ دارای روح زمان است که آن را به سمت هدف راهنمایی می‌کند. از دیدگاه او، فیلسوف تاریخ به دنبال معنایی والاتر است و آن، عبارت از حدس و گمان درباره مفهوم و هدف جریان‌های تاریخی است. او عامل پیش برنده تاریخ را (به پیروی از «کانت» و «هردر») ملل یا اقوام گوناگون می‌پندارد (دبیل، ۱۳۶۳: ص ۱۵۷).

در اندیشه «کانت» (۱۷۲۴-۱۸۰۴م) مسئله ترقی، به این صورت بیان می‌شد که حوادث تاریخ از طریق تأمین ترقی، آنچه را برای نوع انسان، غایت به شمار می‌آید، تحقق می‌بخشد؛ بدین‌گونه مردم، در حالی که صرفاً مقاصد فردی خود را دنبال می‌کنند، به تحقق این غایت نیز کمک می‌کنند. مثل این است که قانون طبیعت، تمام اعمال آن‌ها، را به خلاف خواست آن‌ها، متوجه این غایات منظم می‌کند؛ چنان که گویی عقل نوعی «حیله» به کار می‌بندد تا انسان را به مقتضای خواست خویش هدایت کند. افراد انسانی و حتی اقوام و ملت‌ها، تصور نمی‌کنند وقتی هر یک وفق خواست و تمایل خویش و شاید هر کدام برخلاف دل‌خواه آن دیگر، غایت و هدف خاص خویش را دنبال می‌کنند، نادانسته در مسیر نقشه‌ای که طبیعت ترسیم کرده است؛ راه می‌پویند. این نقشه که خود آن‌ها از آن خبر ندارند؛ خط سیر آن‌ها را تعیین می‌کند و تمام اعمال و اطوار آن‌ها نیز در جهت تحقق آن به کار می‌آید؛ در حالی که اگر خودشان از وجود این نقشه و جهت هدف آن، اطلاع پیدا می‌کردند، برای تحقق آن اظهار علاقه نمی‌کردند. «کانت» خاطر نشان می‌کند چون انسان مثل حیوان نیست که بر حسب غریزه عمل کند، چنین می‌نماید که تاریخ انسان نمی‌تواند مثل تاریخ زنبور عسل، نوعی تاریخ منظم باشد. فقط در صورتی که نقشه و غایتی داشته باشد، ممکن است زندگی و تاریخ انسان

۱. Jaspers فیلسوف آلمانی (۱۸۸۳-۱۹۶۹م) صاحب کتاب آغاز و انجام تاریخ.

۲. علامه سید محمدحسین طباطبایی، فیلسوف بزرگ اسلامی.

۳. علامه شهید مرتضی مطهری، فیلسوف بزرگ اسلامی.

در جهت نظم و قاعده سیر کند. این ادعا البته مستلزم قبول فکر غایی است که «کانت» آن را الزام می‌کند؛ اما چون حیات فرد کوتاه و محدود است، این غایی است در نظر وی، به وسیله حیات نوع تحقق می‌پذیرد. بدین نحو، ترقی انسان در مسیر کمال از طریق نسل‌های متوالی و نامتناهی حاصل می‌شود و تحقق به کمال به وسیله نوع صورت می‌پذیرد نه به وسیله فرد (زرین کوب، ۱۳۷۹: ص ۲۱۵).

«در فلسفه کانت، دو مقوله، عامل ترقی انسان دانسته شده است: مقوله عقل و آزادی. عقل، انسان را به سوی مسالمت با هم‌نوعان و زندگی اجتماعی سوق می‌دهد و «آزادی»، انسان را به سوی خودمحموری و منفعت‌طلبی و ارضای تمایلات غریزی و شخصی وا می‌دارد. به تعبیر دیگر، انسان از منظر عقل، رو به جامعه می‌آورد؛ یعنی جامعه‌گرا می‌شود و از منظر آزادی، گریز از جامعه دارد و دنبال زندگی فردی و آزادی مطلق است؛ یعنی جامعه‌گریز است. این دو مقوله در وجود انسان که به تعبیر کانت، طبیعت در وجود انسان قرار داده است و با هم در تعارض و تضاد هستند؛ عامل حرکت و تحرک هستند و انسان را به سوی ترقی و کمال سوق می‌دهند. این قول کانت که ترقی به وسیله نوع انسان تحقق می‌یابد، نه افراد انسان؛ امری است که «هردر» به شدت آن را رد می‌کند؛ چون نوع انسانی (چنان که «هردر» می‌گوید) یا عبارت است از: سلسله نسل‌های انسانی که به دنبال یکدیگر می‌آیند؛ یا آن که فقط «تصوری کلی» است که در خارج، چیزی مقابل آن نیست و کانت، با قائل شدن به آن، در واقع، در دام «فلسفه ابن رشد» افتاده است (زرین کوب، ۱۳۷۹: ص ۲۱۸).

همچنین وی، در مقاله «طرحی برای یک تاریخ جهانی از دیدگاه جهان وطنی» می‌نویسد: در نگاه ظاهر، تاریخ ثبت غننامه حماقت‌ها، شرارت‌ها و گناهان انسان‌ها است که بر اثر آن، دستاوردهای یک نسل عموماً در نسل بعدی از میان می‌روند. مع ذلک با اندکی نگاه یا تکیه به گذشته، می‌توان روند آهسته، ولی یکنواخت و رو به پیش تکامل صور مختلف نظم را در تاریخ مشاهده کرد. صوری که برای پیشرفت اخلاقی و فکری لازم و ضروری به شمار می‌روند (نوذری، ۱۳۷۹: ص ۵۱).

«هردر» و «هگل» به این نتیجه می‌رسند که غایت و هدف از سیر تاریخ و تحقق آن،

امری است که خداوند برای عالم در نظر دارد. بدین وسیله، هر دو به حکمت بالغه و مشیت الاهی می‌رسند (نوذری، ۱۳۷۹: ص ۲۱۹).

«اگوستن» (۴۳۰-۳۵۴م) در رساله مشهوری به نام «شهر خدا»، جریان تاریخ را به منزله نوعی کش مکش وصف می‌کند که بین دو عامل عمده یعنی ملکوت زمینی و ملکوت آسمانی قرار دارد. تقریباً دولت و کلیسا، مظاهر آن دو به شمار می‌روند و غلبه نهایی در این جدال، از آن ملکوت آسمانی خواهد بود. در این صورت، هدف تاریخ و معنای آن، گویی بیرون از حوادث و رویدادها است و عبارت است از: تحقق مشیت ربانی. این نظریه، نزد مورخان و حکمای اروپا بیش از هزار سال بعد از «سن اگوستن» هم مقبول بود. حتی «بوسوئه» (۱۷۰۴-۱۶۲۷م) در قرن هفدهم هنوز تحت تأثیر تاریخ‌نگری قوم یهود و آنچه نزد کلیسا مقبول بود، تاریخ را عبارت از تحقق عنایت و مشیت ربانی می‌دانست (نوذری، ۱۳۷۹: ص ۲۰۰).

در تأیید این مطلب که انسان‌ها در سیر زندگی خویش همیشه به سوی تکامل و تعالی پیش می‌روند؛ «از ملاصدرای شیرازی» در ذیل توضیح روایت «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَي رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ» (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۲۵) «نقل شده است: چنان که ثابت شد نفوس انسانی از زمان حضرت آدم تا زمان بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به تدریج رشد یافته و لطافت و صفای عقلانی بنی آدم، همیشه از لحاظ استعداد و قبول، رو به رشد بوده است؛ به همین دلیل، اعجاز رسولان بعد، از اعجاز رسولان قبل، به معقول و معقولات نزدیک‌تر بوده است. به این دلیل، معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که قرآن باشد، نسبت به معجزه سایر پیامبران؛ امری عقلی به حساب می‌آید.

در واقع افرادی که دارای عقل تزکیه شده هستند، به اعجاز قرآن پی می‌برند. اگر همین قرآن در زمان امت‌های گذشته نازل می‌شد، به دلیل این که استعدادشان کم بود، حجت بر آن‌ها نمی‌شد. بعد از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا آخر زمان، استعداد مردم رو به رشد و نفوس‌شان رو به تزکیه و تلطیف در سیر و حرکت است. به همین دلیل، به رسولی از طرف خدا تا حجت بر آن‌ها باشد، نیاز نیست و در واقع، حجت خدا، عقل آن‌ها می‌باشد که همان رسول درونی آن‌ها است. پس، در دوران آخرزمان، استعداد و عقول، به حدی رشد می‌کند که

به معلم از خارج؛ چنان که الآن مرسوم است؛ نیاز نمی‌باشد؛ بلکه با الهام غیبی از تربیت خارجی و با معلم داخلی از معلم خارجی و با عقل رشد دهنده از تعلیم دهنده انسانی، بی‌نیاز می‌شوند؛ چنان که این موارد، در همه اولیای الهی به کار می‌رود.

از جمله اندیشوران و حکیمان اسلامی، علامه طباطبایی است که آینده روشن انسان را در قالب هدایت عمومی موجودات توجیه و تفسیر می‌کند و از منظر هدایت عمومی، انسان را رو به کمال دانسته و آینده را متکامل و چنین ارزیابی می‌کند: دانه گندمی که در شکم خاک در شرایط مناسبی قرار می‌گیرد، شروع به رشد و نمو کرده و به شاهره تحول می‌افتد و هر لحظه صورت و حالت تازه‌ای به خود گرفته، با نظم و ترتیب مشخص، راهی را می‌پیماید تا بوته‌ای کامل، دارای خوشه‌های گندم می‌شود. نیز اگر نطفه حیوانی است، در میان تخم یا رحم مادر، شروع به تکامل نموده، راه مشخصی را که ویژه همان حیوان است، سیر می‌کند. این راه مشخص و سیر منظم، در هر یک از انواع آفرینش (که در این جهان مشهودند) برقرار است و در سرنوشت همان نوع می‌باشد. بدیهی است نوع انسان، از این کلیات مستثنا نیست و همین هدایت تکوینی که بر همه انواع آفرینش حکومت می‌کند؛ بر وی نیز حکومت خواهد کرد و چنان که هر نوع موجود، با سرمایه اختصاصی خود به سوی کمال خود رهسپار می‌شود و هدایت می‌یابد، انسان نیز با هدایت تکوینی، به سوی کمال واقعی خود هدایت می‌یابد (طباطبایی، ۱۳۶۱: ص ۱۳۴).

همچنین فیلسوف معاصر، شهید مرتضی مطهری درباره هدفمندی تاریخ و تکامل بشر و جوامع بشری می‌گوید: «آیا جامعه انسانی که به سوی تکاملی پیش می‌رود، هدف دارد و متوجه آن تکامل است؛ چنان که طبیعت رو به تکامل می‌رود؟ اگر در مسیر انحرافی قرار بگیرد، به حالت تعادلش بر می‌گردد. گاهی از این طرف می‌افتد و برمی‌گردد به تعادل؛ گاهی از آن طرف می‌افتد و برمی‌گردد به تعادل؛ ولی با این که راه‌های ماریپیچی طی می‌کند، در نهایت امر، به سوی آن هدف تکامل خود پیش می‌رود. آیا جامعه هم همین طور است؟ می‌گویند الاهیون قائل به چنین چیزی هستند و از غیر الاهیون نیز هگل - که معتقد به روح مطلق بود - قائل به چنین مطلبی بوده است. مسأله‌ای که اکنون همه ادیان، به حضرت

حجت پیش‌بینی می‌کنند که عدل کامل، صلح کامل، رفاه کامل، سلامت کامل و امنیت کامل برقرار خواهد شد؛ همان پیش‌بینی تاریخ و تکامل بشریت است؛ یعنی زندگی بشر در آینده منتهی می‌شود به عالی‌ترین و کامل‌ترین زندگی‌ها که از جمله آثاری که در آن هست، آشتی انسان با طبیعت است و آن، این است که زمین، تمام معادن خود را در اختیار انسان قرار می‌دهد، آسمان تمام برکات خود را در اختیار انسان قرار می‌دهد و همه این‌ها خود تکامل تاریخ است» (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۱۵، ص ۱۷۸).

پس، تاریخ بشر و سیر آن بر اساس براهین عقلی و فلسفه تاریخ، و بر اساس آموزه‌های دینی و اسلامی، و بر اساس داده‌های قرآنی و روایی، با روند تکاملی به سرانجام نیکو و مثبتی منتهی شده و با پیروزی خیر و خیرخواهان و با نابودی شر و شریران، حکومت صالحین، توسط منجی آسمانی تأسیس می‌شود و مردم برای اولین و آخرین بار در پرتو نظام جهانی منجی، طعم خوب زیستن و انسانی زندگی کردن را می‌چشند.

البته برخی به تاریخ دیدگاه الهی دارند؛ ولی تکامل و پیشرفت تاریخی انسان را تنها در امور مادی می‌دانند و معتقدند که جهان از لحاظ دانستن و توانستن فنی، در حال پیشرفت است. پس از هر گام گامی دیگر بر داشته می‌شود و آنچه به دست آورده است، می‌تواند عیناً به دیگران داده شود و بدین سان مال همه می‌شود. از این نظر، یکایک فرهنگ‌ها روز به روز دست آوردهای بیش‌تری خواهد داشت. در سراسر تاریخ جهان جای پای این تحول به سوی پیشرفت را می‌توان دید. البته گاه‌به‌گاه شکست‌ها و عقب‌افتادن‌ها و سکون‌هایی می‌بینیم؛ ولی به طور کلی دست‌آوردهای آدمی روزبه‌روز بیش‌تر و افزون‌تر می‌گردد. در طول تاریخ پله‌های این پیشرفت را می‌بینیم و ما خود امروز در بالاترین پله جای داریم؛ ولی انسان و اخلاق انسانی و نیکی و خردمندی و معرفت او پیشرفت نمی‌کند (یاسپرس، ۱۳۷۳: ص ۳۳۶).

۲- نظریه ادواری تاریخ و میدان‌داری باطل

سیر حرکت تاریخ، یک بار به صورت خطی و رو به جلو قابل تصور است که بسیاری از نظریه‌پردازان تاریخ به این نظریه اعتقاد دارند. بر این اساس، حرکت و سیر تاریخ همیشه در

خط مستقیم، رو به جلو می‌باشد (سیدنی پولارد، ۱۳۵۴: ص ۲۰). صاحبان این دیدگاه، غالباً دارای ایدئولوژی دینی بوده و در واقع نظریه مشترک همه ادیان آسمانی و ایده باورمندان به آن‌ها است. در کنار حرکت خطی تاریخ، سیر حرکت دَوْرانی و یا ادواری تاریخ مطرح است که بر اساس این دیدگاه، تاریخ در مقاطع مختلف حرکت ادواری داشته و در این حرکت ادواری برخی مقاطع، حالت ایستایی به خود گرفته و برخی مقاطع، حالت نزولی داشته است. در هر صورت، به انحطاط و سقوط دچار شده و به جایگاه اولش باز می‌گردد (هانتینگتون؛ ۱۳۷۸: ص ۵۹). برخی از صاحبان این نظریه، مثل «اسوالد اشپنگر» در کتاب انحطاط غرب و هانتینگتون در کتاب «برخورد تمدن‌ها»، با طرح نظریه «ظهور و سقوط تمدن‌ها»، به این دیدگاه دامن زده‌اند (هانتینگتون؛ ۱۳۷۸، ص ۶۴).

شهید مطهری در بیان تاریخ ادواری می‌گوید: «تاریخ همیشه یک حرکت دوری را طی می‌کند. حرکت خود را از نقطه‌ای شروع می‌کند؛ بعد دو مرتبه برمی‌گردد به همان نقطه. صاحبان این دیدگاه معتقدند که جامعه‌ها هم همین جور است؛ یعنی ترقی‌ها و انحطاط‌ها نیز همیشه یک حرکت دوری را طی می‌کند. از یک مبدأ شروع می‌کند؛ جبراً یک قوس صعودی را طی می‌کند و بعد جبراً مسیر انحطاط را می‌پیماید. پس حرکت تاریخ یک حرکت دوری است» (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۱۵، ص ۴۰).

با این همه، فکر بازگشت و انحطاط در هیچ جا به اندازه کتاب «انحطاط غرب»، اثر اسوالد اشپنگر (۱۹۳۶-۱۸۸۰) تاریخ را با بن‌بست یأس مواجه نکرده است. در این کتاب پیشگویی مصیبت نهایی یک فرهنگ و سقوط انحطاط به تصویر کشیده شده است. به اعتقاد نگارنده این کتاب، فرهنگ‌ها به مثابه موجود زنده، دارای ادوار جوانی، کهن‌سالی و انحطاط است. بدین‌گونه، فرهنگ آفریننده، به تمدن راکد و آسایش طلب تبدیل می‌شود و نیروی خلاقه را از دست می‌دهد و از بین می‌رود. ترقی و تحول نزد اشپنگر در خط مستقیم هرگز امتداد ندارد؛ بلکه سیر تاریخ ادواری است؛ یعنی بازگشت ابدی (زرین کوب، ۱۳۷۹: ص ۲۲۷).

دیدگاه ادواری به تاریخ در میان اندیشمندان با نگرش مختلف مطرح است؛ حتی برخی اندیشمندان دینی نیز بدان عقیده دارند؛ مثل آرنولد توین بی، مورخ انگلیسی که مثل اشپنگر

از بازگشت ادوار تاریخ سخن گفته است؛ ولی بر خلاف او این امید را دارد که شاید از طریق دین بتوان، فرهنگ غرب را نجات داد. کتاب مشهور ایشان به نام «مطالعه در تاریخ» که طی بیست سال (۱۹۳۴-۱۹۵۴م) در ده جلد تألیف شده، بررسی پیدایش و سقوط تمدن‌های عالم است. در این کتاب، از بیست و چند تمدن انسانی صحبت به میان آمده که همه آن‌ها در سیر خویش مراحل مشابه و واحدی را طی کرده‌اند؛ یعنی ولادت، نمو، سقوط و انهدام. توین‌بی نیز، مثل اشنپنجر دیدگاه یاس آوری دارد؛ ولی عقیده دارد که از طریق دین و معنویات می‌توان جلو این سقوط و انحطاط را گرفت (تون بی، ۱۳۷۵: ص ۳۳) او همچنین در کتاب «مورخ و تاریخ» می‌گوید: تاریخ بشری و تمدن او، دارای قوانین و قواعدی است که از روی این قوانین و قواعد می‌توان سرنوشت بشر و تمدن بشر را پیش‌بینی کرد. بر همین اساس، ایشان وقتی بیست و سه تمدن مختلف را بررسی می‌کند، به جهان غرب و تمدن غربی هشدار می‌دهد که احتمال سقوط و انحطاط در آن‌ها وجود دارد که تنها دین می‌تواند مانع شود (تون بی، ۱۳۷۵: ص ۵۷)

یاسپرس در کتاب «آغاز و انجام تاریخ»، تاریخ جهان را به دور «اسطوره محوری» و «پسا محوری» تعریف می‌کند. در دوره پسامحوری دوره تحول به نظام جهانی را مطرح می‌کند که انسان در فرایند تاریخ یا به امپراتور جهانی می‌رسد و یا به نظام جهانی منتهی می‌شود و موانع و آسیب‌ها در فرایند رسیدن به نظام جهانی را از جمله خطر ویرانی مطلق می‌داند و می‌گوید: وقایعی ممکن است روی بنماید و انسانیت را پیش از رسیدن به هدف به اندازه‌ای تباہ سازد که تصورش، و تصور این که تاریخ، پس از آن چگونه پیش خواهد رفت، برای ما سخت دشوار است. در این صورت، تعداد اندکی از مردمان که از بلا جان به در برده‌اند، بر روی زمین، به حال پراکنده باقی خواهند ماند و زندگی را مانند هزاران سال پیش، از سر، آغاز خواهند کرد. اینان با یکدیگر ارتباطی نخواهند داشت از فن و تکنیک اثری نخواهد بود و آدمیان ناچار خواهند شد به امکان‌های محدود محلی قناعت کنند. این وضع هنگامی روی خواهد داد که جنگ، فن را به کلی ویران و پایمال کند و مواد اولیه تمام شوند؛ بی‌آن که چیز تازه‌ای یافت شود (یاسپرس، ۱۳۷۳: ص ۲۷۶).

در جهان اسلام، در میان اندیشمندان اسلامی، نظیر عبد الرحمن بن خلدون، متولد قرن هشتم قمری، پایه‌گذار فلسفه تاریخ و آغازگر مطالعات اجتماعی؛ با تکیه بر روابط علت و معلولی؛ نظیر همین نگرش، یعنی نگرش ادواری تاریخ به چشم می‌خورد. ایشان در کتاب «مقدمه ابن خلدون» آورده است: سن دولت‌ها معادل سه نسل، است و هر نسل دوره‌ای معادل سی یا چهل سال را شامل می‌شود. ابن خلدون می‌گوید: نسل اول، یک دولت به علت عصبیت، حاکم و پیروز می‌شود. نسل دوم، به علت خودکامگی به آسایش طلبی می‌گراید و نسل سوم، از گذشته خاطره‌ای داشته و به شادی روی می‌آورد. لذا با ورود مدعی و حمله بیگانه نابود می‌شود. عمر این سه نسل از صد تا صد و بیست سال فراتر نمی‌رود (ابن خلدون، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۷۰)؛ یعنی ایشان نیز به ظهور و سقوط دولت‌ها قائل است و این ظهور و سقوط را از نظر زمانی نسبت به دیدگاه‌های دیگر خیلی کم‌تر پیش‌بینی می‌کند.

۳- نظریه برجیدگی تاریخ و اضمحلال بشر

در نگرش منفی، آینده و فراسوی بشر، تاریک و ظلمانی فرض شده و یأس و ناامیدی، سر تا پای انسان‌ها و جوامع انسانی را فرا گرفته است. ایده نگرش منفی، غالباً از آن کسانی است که به ماورا اعتقاد ندارند و جهان و جهانیان و ارتباط میان آن‌ها را مادی محض می‌پندارند. به تعبیر دیگر، دیدگاه ماتریالیستی دارند. از این‌رو «بعضی فیلسوفان به جهان و به انسان، هر دو بدبین هستند. جهان را در مجموع، امری نبایستی، شیئی نامطلوب و انسان را هم در میان مخلوقات این عالم، موجودی شریر و موجودی که اسیر سلسله غرایز پست و پلید است و از وجود این موجود، در واقع جز شر چیزی بر نمی‌خیزد، می‌دانستند. آنان معتقد بودند جهان شر است و انسان هم شریرترین موجودات» (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۱۵، ص ۱۷۸).

آری براساس دیدگاه منفی‌نگران طبیعت انسان، خاستگاه خیلی از رداییل اخلاقی، نظیر تکبر، خودخواهی، خشم، برتری‌طلبی، استثمارگری و... است و انسان‌ها، از زمانی که پا به عرصه زمین گذاشته‌اند، پیوسته صفات مذکور همراه آن‌ها بوده و در آینده نیز همراه آن‌ها خواهد بود. از طرفی، اختلافات و چالش‌های میان انسان‌ها، به دلیل تفاوت‌های فرهنگی،

نژادی و جغرافیایی هر روز عمیق‌تر و بحرانی‌تر می‌شود. پس وقتی که عوامل مذکور را در کنار یکدیگر قرار می‌دهیم، نتیجه‌ای جز نابودی نسل بشر و جوامع بشری را نمی‌توان استنباط کرد.

«ژان بودریا» می‌گوید: تاریخ دیگر به دنبال غایتی نیست؛ دیگر دارای تعالی‌ای نیست؛ دیگر از خود فرا نمی‌رود و تاریخ دیگر، خطی یا دیالکتیکی ندارد که آن را به سوی فرجام یا پایانی به معنای خوب و مثبت کلمه، فراتر ببرد. اشیا و امور، به هر سو رهسپارند، به همه سو؛ و از این رو، دیگر جهت و سویی ندارند. اما نه این که جهت، نابود شود؛ چون افزایش شدید جهات و مسیرها پدید آمده است. این حرکت مولکولی جهات، باعث می‌شود نتوانیم تداومی را بازشناسیم. به همین دلیل که فقط تداوم نامنظم و سرگشته‌ای به چشم می‌خورد، انسان در اکنون و آنی زندگی می‌کند که دیگر تاریخ نیست. انسان، رویدادها را بی‌درنگ مصرف می‌کند. زندگانی مانند فیلمی است که از برابر چشمان می‌گذرد؛ ولی در حافظه ثبت نمی‌شود؛ یعنی نه شکل گذشته را می‌گیرد و نه به شکل آینده به پیش پرتاب می‌شود. بدین ترتیب، آن جهت‌گیری به سوی آینده که به زندگی‌ها معنا می‌بخشید؛ دیگر وجود ندارد (جهان بگلو، ۱۳۸۳: ص ۸۷).

چنان که «ئی، ایچ، کار» در کتاب «تاریخ چیست»، می‌گوید: عنوان پایان تاریخ در این نوشتار، به بخشی و مقطعی از تاریخ (تاریخ علم و فلسفه) انسانی تأکید می‌ورزد که در آن مقطع، انسان و جهان، گویا در پایان به سر می‌برد. پایان خدا، معنویت و ارزش‌ها و پایان حرکت به سوی تعالی، پایان تاریخی‌گری و پایان همه این‌ها، به مثابه تهی شدن و پوک و پوچ شدن انسان، علم و جهان است و این چنین است که انسان «تماشاخانه‌ای» است به مثابه آدم‌واره‌هایی عاری از حرکت و مبهوت و در نهایت پوچی به آخر خط می‌رسد (کار، ۱۳۷۸: ص ۱۶۲).

دیدگاه بشر امروزی (دیدگاه در خصوص مکتب لیبرالیسم)، دیدگاه «حال» و «هم‌اکنون» است. در این دیدگاه، نه گذشته‌ای محفوظ است و نه آینده‌ای در مسیر راه؛ بلکه فرآیند زندگی در زمان «حال» همدیگر را درک می‌کنند و به یکدیگر پاسخ می‌دهند و فراسوی زمان

«حال»، زمانی را در نظر ندارند. گذشته را گذشته و آینده را موهوم و بی‌ضابطه تلقی می‌کنند. پس، هر چه هست و نیست، همین اکنون است و باید «حال» را فدای آینده موهوم نکرد. این، چراغ راهی است که عقل ابزاری انسان، فرا روی بشر امروزی می‌نهد. اما در تفصیل مطلب مذکور و در بیان خاستگاه آینده‌نگری منفی، دو عامل نقش اساسی دارند: یکی، عامل درونی است که از آن به «طبیعت سرکش انسان» تعبیر می‌شود و دوم، عامل بیرونی است که از آن به «جهان‌بینی» و نگرش انسان به جهان و خدا، و رابطه آن دو با انسان، تعبیر می‌شود.

طبیعت انسان (بُعد حیوانی انسان)

از آن جا که خلقت انسان دارای دو بُعد مادی و معنوی است، هر کدام از آن‌ها برای خود گرایش‌ها و خواسته‌هایی دارد. در بررسی ابعاد وجودی انسان و نیز بررسی خواسته‌ها و گرایش‌های او، پی می‌بریم که میان آن‌ها تضاد برقرار است؛ یعنی جنبه‌های مادی انسان، گرایش‌ها و امیالی دارد که با گرایش‌های جنبه معنوی انسان مخالف است. همچنین گرایش‌ها و خواسته‌های بُعد معنوی انسان، خلاف گرایش‌های بعد مادی است؛ از این رو، دائماً میان دو بُعد وجودی انسان، درگیری و ستیز برقرار است. انسان از لحاظ بُعد مادی که به بُعد حیوانی نیز تعبیر کرده‌اند، دارای صفات و ویژگی‌های حیوانی است؛ یعنی دارای خشم، غضب، تکبر است و ستمگر و زیاده‌خواه، استثمارگر و خودمحمور می‌باشد.

بدیهی است انسان، با داشتن صفات مذکور که همان خصیصه‌های حیوانی است، یقیناً با افراد دیگر دچار تنش و تزاخم می‌شود؛ زیرا با توجه به محدودیت نعمت‌ها و امکانات و نیز با عنایت به زیادخواهی و منافع‌طلبی انسان، درگیری و مبارزه میان انسان‌ها قطعی و یقینی است. این درگیری و ستیز در هیچ برهه از تاریخ فروکش نکرده و نخواهد کرد. در آینده نیز این فرآیند ادامه می‌یابد تا به نابودی و اضمحلال نسل بشر منتهی شود.

ممکن است افرادی چنین فکر کنند که خطرهایی که نسل بشر را تهدید می‌کند، جهالت و نادانی بشر است و هر چه تاریخ رو به جلو می‌رود، علم و دانش نیز رو به پیشرفت و تکامل قرار می‌گیرد. پس، با پیشرفت علوم و دانش و از بین رفتن جهل و نادانی، خطرهایی که نسل

بشر را تهدید می‌کند، از بین خواهد رفت. در جواب می‌گوییم:

اشتباه است اگر خیال کنیم منشأ انحرافات بشر، همیشه نادانی بوده است. علمای اخلاق و تربیت، همواره این مسئله را طرح کرده و می‌کنند که آیا تنها منشأ انحرافات بشر نادانی است (و بنابراین «تعلیم» کافی است) یا این که نادانی فقط یکی از علل انحرافات بشر است و انحرافات بشر بیش‌تر از ناحیهٔ غرایز و تمایلات مهار نشده است؟ بدون شک، دوران معاصر، خود شاهدهی بر این پاسخ است؛ زیرا اکنون می‌بینیم در عصر ما که به اصطلاح عصر علم و دانش است، شهوت و غضب و حس جاه‌طلبی و برتری‌طلبی بشر، نفس‌پرستی و نفع‌پرستی بشر او و دست‌آخر ستم‌گری بشر در چه حالی است؟ آیا در پرتو علم، همهٔ این‌ها آرام و تعدیل شده و روح عدالت و تقوا و راستی و درستی جایگزین آن شده است یا کاملاً بر عکس شده و غرایز حیوانی بشر بسی مسلط‌تر از سابق است؟ علوم و فنون، به منزلهٔ ابزاری در دست این غرایز و فرشته علم در خدمت دیو شهوت قرار گرفته است. بعید است بتوان کوچک‌ترین تردیدی در این مطلب روا داشت که پیشرفت‌های علمی بر اصلاح غرایز نامطلوب بشر کمترین تأثیر را نداشته است. برعکس بشر را مغرورتر و غرایز حیوانی او را افروخته‌تر کرده است. به همین سبب، خود علم و فن، امروز به صورت بزرگ‌ترین دشمن در آمده است.

در کتاب «تاریخ در ترازو» در پاسخ به پرسش مذکور، آمده است: وقتی آکادمی «ویژون» در سال ۱۷۴۹م ضمن اختراع معروف، پرسید: «آیا پیشرفت علم و صنعت، در تسویه اخلاق تأثیر کرده است یا در تباهی آن؟»؛ این برنده جایزه آکادمی، باقوة بلاغت بیان مؤثر خویش کوشید نشان دهد زیان این پیشرفت علوم، بیش‌تر از سود آن بوده است. وی تمدن و آداب اجتماعی را نوعی ریاکاری خواند و علوم و صنایع را مولود معایب و مفسد انسانی برشمرد؛ از جمله علم هیأت را مولود خرافات‌پرستی مردم و علم هندسه را حاصل تنگ‌نظری و محدودیت آن خواند. حتی توسعه و تکامل علوم و فنون را مایهٔ رواج معایب نفسانی دیگر، مانند تن‌آسایی، تجمل‌پرستی و... برشمرد (زرین کوب، ۱۳۷۹: ص ۲۱۲).

در نتایج مطالب مذکور، چنین می‌توان گفت: با توجه به این که شاخصه‌های بُعد نفسانی

انسان در فرآیند تاریخ، رو به ازدیاد و فزونی بوده و با پیشرفت علوم و فنون، زمینه‌ها و ابزارهای جدید و بدیعی در خدمت غرایز نفسانی و شعله‌ور شدن آن‌ها قرار گرفته است؛ بی شک این فرآیند با توجه به تجربیات تاریخ گذشته انسان، در آینده نیز به سیر فزونی خود ادامه داده و نتیجه آن که همان نابودی نسل بشر از روی زمین باشد؛ رقم خواهد خورد.

جهان‌بینی انسان

از عواملی که انسان را به سوی نگرش منفی به آینده سوق می‌دهد، «جهان‌بینی مادی» است. نگرش انسان به جهان، از دو حال خارج نیست: یا نگرش الاهی و توحیدی است یا نگرش مادی و ماتریالیستی. نگرش به جهان و ارتباط آن با انسان که به جهان‌بینی تعبیر می‌شود، پایه و اساس ایدئولوژی را شکل می‌دهد. آینده‌نگری، مقوله‌ای است که در ایدئولوژی مطرح است. پس، اگر جهان‌بینی درست باشد، طبیعتاً ایدئولوژی درست می‌شود و با ایدئولوژی صحیح، می‌توان آینده‌نگری را مثبت ارزیابی کرد. پس، جهان‌بینی به مادی و الاهی (توحیدی) تقسیم می‌شود. در جهان‌بینی الاهی، علاوه بر وجود جهان و انسان و ارتباط میان آن دو، ماورا و آفریننده‌ای وجود دارد. در واقع، ارتباط میان سه چیز مطرح است: آفریننده، جهان و انسان؛ یعنی تاریخ و آینده بشر را تنها با ارتباط دو مقوله (جهان و انسان) نمی‌توان ارزیابی کرد؛ بلکه مقوله سومی به نام آفریننده که از مقوله ماورا است، در هدایت و تدبیر جهان، دارای نقش تأثیرگذاری، است. اما در جهان‌بینی مادی، رویکرد انسان به جهان، افقی است؛ یعنی ارزیابی‌هایی که انسان از جهان و آینده آن انجام می‌دهد، از قلمرو حس و تجربه خارج نبوده و هر چیز را که محسوس و تجربه‌پذیر باشد، قابل شناسایی می‌داند و آنچه را در قلمروی متافیزیک و ماورا مطرح است، از گردونه علم و معرفت خارج دانسته و قابل شناسایی نمی‌داند.

وقتی نگرش انسان به جهان، نگرش مادی و ماتریالیستی بود، ایدئولوژی، و باید و نبایدهای رفتاری نیز بر اساس آن تنظیم می‌شود؛ بر این اساس، وقتی از یک طرف، جهان و انسان را بدون خالق ذی شعور تصور کردیم و از طرف دیگر، برای انسان عوامل مختلفی،

نظیر نژاد، فرهنگ، ملیت، و از همه مهم‌تر بُعد حیوانی و طبیعت سرکش در نظر گرفتیم، ناگزیر نتیجه‌ای جز نابودی و اضمحلال نسل بشر، قابل تصور نخواهد بود.

مهدویت هدف تاریخ بشر

بعد از آن که با براهین عقلی و نقلی ثابت شد که جامعه انسانی در فرایندی صعودی و رو به تکامل حرکت کرده و فرایند سیر اجتماعی بشر دارای مبداء، حرکت تکاملی و علت فاعلی است؛ «این بحث پیش می‌آید که جامعه انسانی که به سوی تکاملی پیش می‌رود، آیا دارای هدف و علت غایی است؟ چنان که طبیعت که رو به تکامل می‌رود، اگر در مسیر انحرافی قرار بگیرد، بر می‌گردد به حالت تعادلش؛ گاهی از این طرف می‌افتد، برمی‌گردد به تعادل، گاهی از آن طرف می‌افتد، برمی‌گردد به تعادل، ولی با این که راه‌های ماریپیچی طی می‌کند در نهایت امر به سوی آن هدف تکاملی خود پیش می‌رود. آیا جامعه هم همین جور است؟» (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۱۵، ص ۱۷۹). به بیان دیگر بعد از آن که روشن شد مبداء و علت فاعلی حرکت جامعه، خداوند هستی بخش است، مقصد و علت غائی آن چیست و کجاست؟

بر اساس داده‌های عقلی و نقلی، به طور کلی، جامعه برین انسانی در فرجام تاریخ، مقصد و علت غایی سیر حرکت اجتماعی انسان است؛ یعنی علت غایی و عامل پیش برنده این سیر، جامعه مطلوب و برین منجی است و مقصد و منتهاالیه این فرایند نیز، فرجام تاریخ بشر می‌باشد؛ یعنی جامعه ایده آل منجی که هدف و غایت سیر حرکت جامعه بشر است، در ظرف آخر الزمان و فرجام تاریخ قرار می‌گیرد پس، قرارگاه و موطن آن دوره آخرالزمان و فرجام تاریخ می‌باشد.

آری الاهیون به چنین چیزی قائل هستند و از غیر الاهیون نیز هگل (که به روح مطلق معتقد بود) به چنین مطلبی قائل بوده است. مسئله‌ای که اکنون همه ادیان راجع به حضرت حجت علیه السلام پیش بینی می‌کنند که عدل کامل، صلح کامل، رفاه کامل، سلامت کامل و امنیت کامل برقرار خواهد شد، همان پیش بینی تکامل تاریخ و تکامل بشر است؛ یعنی زندگی بشر در آینده منتهی می‌شود به عالی‌ترین و کامل‌ترین زندگی‌ها که از جمله آثاری که در آن

هست آشتی انسان و طبیعت است و آن، این است که زمین تمام معادن خود را در اختیار انسان قرار می‌دهد؛ آسمان تمام برکات خود را در اختیار انسان قرار می‌دهد و همه این‌ها خود، تکامل تاریخ است (همان)

علامه طباطبایی در این باره می‌گوید: «ظهور حق و حقیقت و برقراری عدالت، غایت و نهایت سیر استکمالی انسان و جامعه انسانی در تاریخ و در این دنیا، مراحل و مراتب گوناگونی دارد و می‌توان سه مرحله و مرتبه ظهور مهدی موعود علیه السلام و رجعت و قیامت را به ترتیب، سه مرحله و مرتبه انکشاف حق و عدالت در سیر استکمالی انسان و جامعه انسانی و در فرجام تاریخ انسان بر شمرد. از امامان اهل بیت تفسیر برخی آیات، به روز قیامت و نیز به رجعت و همچنین ظهور مهدی علیه السلام وارد شده است و این نشان دهنده وحدت و سنخیت این معانی سه گانه است» (طباطبایی، ۱۳۷۳: ج ۲، ص ۱۰۶).

آری؛ انسان در سیر تاریخی خود به دنبال برقراری عدالت فراگیر، رفاه و آسایش همه جانبه، صلح و امنیت جهانی و تحقق اخلاق و تعامل انسانی در سطح جامعه است و این مولفه‌ها، در واقع، هدف و غایتی است که نوع انسان در فرایند اجتماعی به دنبال دستیابی به آن می‌باشد. بر اساس براهین نقلی بر گرفته از آیات و روایات، اندیشه مهدویت به عنوان برنامه آینده نگر اسلام، حاوی این مولفه‌ها و تحقق بخش تک تک آن‌ها است؛ یعنی اندیشه مهدویت اهدافی را که برای خود تعریف کرده و به دنبال تحقق آن‌ها می‌باشد، در واقع همان اهدافی است که انسان در سیر تاریخی خودش، آن‌ها را دنبال می‌کند پس می‌توان ادعا کرد که «اندیشه مهدویت»، هدف نهایی سیر حرکت اجتماعی انسان است.

اهداف اصلی و فرعی نهضت جهانی مهدوی

نهضت جهانی منجی، دارای دو هدف کوتاه مدت و بلند مدت است. هدف کوتاه مدت و میان مدت که «هدف فرعی» و هدف دراز مدت و نهایی که «هدف اصلی» شناخته می‌شوند. به تعبیر دیگر، برخی از اهداف نهضت جهانی مهدوی غایت دنیایی دارد؛ یعنی خواسته‌های دنیای مردم را بر آورده می‌کند (هدف کوتاه مدت) و برخی دیگر غایت ماورایی دارد؛ یعنی

خواسته‌های دنیا و آخرت مردم را تامین می‌کند (هدف دراز مدت) پس، اهداف نهضت مهدوی به دو قسم اهداف اصلی و فرعی تقسیم می‌شوند:

۱- اهداف کوتاه مدت

چنان‌که بیان گردید، اهداف کوتاه مدت اهدافی است که به امور دنیای مردم مربوط بوده و با بر آورده شدن آن‌ها دنیا و امور دنیایی مردم سامان پیدا می‌کند؛ نظیر مساوات، عدالت، رفاه، آسایش، امنیت، فراوانی نعمت، دوستی، انصاف، ایثار، و... که همه این موارد علاوه بر این که جزو اهداف سیر اجتماعی بشر بوده، جزو اهداف فرعی نظام جهانی مهدوی می‌باشد. در این جا تنها به عنوان نمونه به روایاتی چند اشاره می‌کنیم:

رسول گرامی اسلام ﷺ در خصوص مهدویت می‌فرماید: «مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا» (سلیم بن قیس، ۱۴۰۵: ص ۵۶۷).

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «يُظْهَرُ عِنْدَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَيُطَهَّرُ الْأَرْضَ وَيَضَعُ مِيزَانَ الْعَدْلِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدًا أَحَدًا» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۵۲۸).

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «هنگامی که قائم اهل بیت علیهم السلام قیام کند ثروت را به طور مساوی قسمت می‌کند و در میان مردم با عدل و داد رفتار می‌کند» (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۲۳۷).

امام باقر علیه السلام در باره اهداف قیام نهضت جهانی امام مهدی علیه السلام می‌فرماید: «قائم به وسیله القای رعب در دل های مخالفین یاری می‌گردد. زمین برای او جمع شده و گنج‌های آن ظاهر می‌شود. سلطنت او به شرق و غرب عالم می‌رسد و دین خداوند بر همه ادیان غالب می‌گردد؛ اگر چه اهل شرک رضایت نداشته باشند. تمام خرابی های جهان در دولت او آباد می‌شود.» (طبرسی، ۱۳۹۰: ص ۴۶۳).

باز حضرت باقر علیه السلام در مورد گسترش امنیت در نظام جهانی مهدوی می‌فرماید: «وَالْأَمْنِ الْمُنتَشِرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۳۵۶).

۲- اهداف دراز مدت

اهداف دراز مدت و نهائی نهضت جهانی مهدوی، اهدافی است که بیش تر به جنبه‌های معنوی و ماورایی مردم سر و کار داشته و با تحقق آن‌ها فرهنگ و ایدئولوژی مردم سامان می‌یابد و سعادت دنیا و آخرت مردم تامین می‌شود؛ مثل ترویج خدا محوری در جامعه، اشاعه دین در جامعه، نهادینه شدن فرهنگ بندگی و عبادت در جامعه، دوری مردم از معصیت و نافرمانی از خدا و...

امام باقر علیه السلام در مورد اهداف مهم و اساسی نهضت جهانی امام مهدی علیه السلام می‌فرماید: «يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ وَيُظْهِرُ بِهِ اللَّهُ دِينَهُ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (طبرسی، ۱۳۹۰: ص ۴۶۳)؛ سلطنت او به شرق و غرب عالم می‌رسد و دین خداوند بر همه ادیان غالب می‌گردد؛ اگر چه اهل شرک رضایت نداشته باشند».

در تفسیر قمی آمده است: «إِذَا خَرَجَ لِيُظْهِرَهُ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ حَتَّى لَا يُعْبَدَ غَيْرُ اللَّهِ» (قمی، ۱۳۶۷: ج ۲، ص ۳۶۵) هرگاه امام مهدی علیه السلام قیام نماید دین اسلام فراگیر می‌شود تا جایی که غیر خدا عبادت نمی‌شوند».

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «ما دوازده مهدی داریم: اول آن‌ها امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام است و آخر آن‌ها، نهمین فرزند من است و او است امام قائم به حق که خدا به او زمین را پس از مردگی زنده کند و دین را آشکار کند و بر همه این‌ها پیروز نماید و اگر چه مشرکان را بد آید» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۳۱۷).

نتیجه

تنازع حق و باطل به عنوان سنت الاهی از دیرباز در میان بشر و جوامع بشری رواج داشته و خواهد داشت. این تنازع علاوه بر زندگی فردی، زندگی اجتماعی انسان را در بر می‌گیرد. زمان آغازین این تنازع، به ابتدای آفرینش انسان و نافرمانی شیطان در سجده نکردن بر انسان مربوط می‌شود که به خاطر همین نافرمانی، شیطان از درگاه الاهی رانده شده و به عنوان دشمن قسم خورده انسان، زمینه اخراج حضرت آدم را از بهشت فراهم کرد. بعد از

تنازع شیطان با آدم، که اولین تنازع حق و باطل بوده است، تنازع هابیل و قابیل که یکی در جبهه حق و دیگری در جبهه باطل قرار دارد، رقم می‌خورد. ستیز حق و باطل همواره در طول تاریخ بشر در مقاطع مختلف تاریخی، مطرح بوده و خواهد بود. اندیشمندان و فلاسفه در باره سرنوشت این تنازع، دیدگاه‌های مختلف از خودشان بروز داده اند برخی‌ها با رویکرد دینی و غیر دینی حق‌محوری را پیشه خود ساخته و آینده و فرجام تاریخ را به نفع جبهه حق دانسته و بر این اساس، خوش فرجامی و آینده مثبت را سرنوشت محتوم تاریخ بشر می‌دانند و برخی دیگر، نظریه ادواری تاریخ را پیش کشیده و ظهور و سقوط ملت‌ها و تمدن‌ها را فرایند دائمی تاریخ بشر دانسته و نظر به تداوم این فرایند تا ابد داده‌اند. گروه دیگری از فلاسفه دیدگاه پایان تاریخ را مطرح کرده و بد فرجامی و عاقبت به شری را سرنوشت محتوم بشر می‌دانند. صاحبان این دیدگاه نه تنها به آینده بشر خوش بین نیستند؛ بلکه به طور کلی فراسوی و آینده تاریخ بشر را نفی می‌کنند. اما اسلام و فلاسفه اسلامی، بشر را خوش فرجام و عاقبت به خیر دانسته و فرجام تاریخ بشر را که با ظهور منجی جهانی حضرت مهدی علیه السلام قرین است، آخرین نزاع حق و باطل می‌دانند که در این نزاع و مبارزه جبهه حق و حق‌پویان به رهبری منجی جهانی پیروز شده و بساط ظلم، ستم و باطل به طور کلی و فراگیر برچیده می‌شود و بشر برای اولین و آخرین بار به آرزوی دیرینه خود نایل می‌آید.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن خلدون، عبد الرحمن، تاریخ ابن خلدون، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بی تا.
۴. بحرانی، سید هاشم، سیمای حضرت مهدی در قرآن، تهران: نشر آفاق، چاپ سوم، ۱۳۷۶ش.
۵. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: ۱۴۱۶ق.
۶. توین بی، آرنولد، مورخ و تاریخ، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۵ش.
۷. جهان بلگو، رامین، تقد عقل مدرن، مترجم: حسین سامعی، تهران: فروزان روز، ۱۳۸۳ش.
۸. دبیل، والش، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیال‌الدین طباطبایی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳ش.
۹. دورانت، ویل واریل، درس‌های تاریخ، ترجمه محسن خادم، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۸۰ش.

۱۰. راوندی، قطب، *الخرائج و الجرائح*، قم: مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۹ق.
۱۱. سیدنی پولارد، *اندیشه ترقی تاریخ و جامعه*، ترجمه حسین اسدپور، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴.
۱۲. شیرازی، محمد، *لمعات النور*، کتاب فروشی شیرازی، تهران، ۱۳۸۳ش.
۱۳. شیرازی، ملاصدرا، *شرح اصول کافی*، ترجمه محمد خواجه‌جوی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ش.
۱۴. صادقی، محمد، *بشارت عهدین*، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۲ش.
۱۵. صافی، لطف الله، *منتخب الاثر*، قم: چاپ سلمان فارسی، ۱۴۲۲ق.
۱۶. صدر، سیدرضا، *راه مهدی*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸ش.
۱۷. صدوق، *کمال الدین و تمام النعمه*، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۱۸. طبرسی، *اعلام الوری باعلام الهدی*، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۱۹. عبدالحسین، زرین کوب، *تاریخ در ترازو*، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم، ۱۳۷۹ش.
۲۰. علامه طباطبایی، *تفسیر المیزان*، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۷۳ش.
۲۱. علامه طباطبایی، *شيعه در اسلام*، تهران: انتشارات کعبه، ۱۳۶۱ش.
۲۲. القرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد، *الجامع الاحکام القرآن*، دارالشعب، قاهره، ۱۳۱۴ق.
۲۳. قمی، علی ابن ابراهیم، *تفسیر قمی*، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری، قم: دارالکتاب، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ش.
۲۴. کلینی، *الکافی*، تهران: اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.
۲۵. کار، ائی، *ایچ، تاریخ چیست*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی، چاپ پنجم، ۱۳۷۸ش.
۲۶. مصباح یزدی، محمد تقی، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ش.
۲۷. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران: انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۹ش.
۲۸. *موبدان زرتشتی*، زند، مترجم صادق هدایت، جامهداران، تهران، ۱۳۸۳ش.
۲۹. نعمانی، محمد، *الغیبه*، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.
۳۰. نوذری، حسین علی، *فلسفه تاریخ*، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۹ش.
۳۱. هانتینگتون، ساموئل، *برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی*، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ترجمه محمدعلی حمید رفیعی، تهران، ۱۳۷۸ش.
۳۲. هلالی، سلیم بن قیس، *کتاب سلیم بن قیس*، قم: انتشارات هادی، ۱۴۰۵ق.
۳۳. یاسپرس، کارل، *تاریخ و انجام تاریخ*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۳ش.